



هالیوود و فرهنگ‌سازان شیطانی

رامین شریف‌زاده*

سیطرة صهیونیسم بر رسانه‌های فراگیر جهان، امروزه دیگر امری انکارناپذیر است. اهدافی را که «راشورون»، خاخام یهودی، در سال 1869 در سخنرانی خود در شهر «پراگ» مبنی بر الزام سیطرة کامل یهود بر رسانه‌های جمعی اعلام کرده بود، اکنون محقق شده است. «راشورون» معتقد بود که پس از طلا، دستگاه‌های خبررسانی به ویژه مطبوعات — که در آن زمان مهم‌ترین ابزار اطلاع‌رسانی در دنیا محسوب می‌شد — دومین ابزار صهیونیست برای استیلا بر جهان است؛ بنابراین از همان آغاز با برنامه‌ریزی‌های دقیق، حساب شده و صرف هزینه‌های کلان، تلاش بی‌وقفه‌ای را برای به‌دست گرفتن جریان‌های اصلی خبررسانی و مطبوعات در سرتاسر دنیا آغاز کردند.

وابستگی بزرگترین رسانه‌های خبری دنیا، همچون: خبرگزاری رویتر، آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، شبکه‌های A.B.C، N.B.C، C.B.S و نشریات معتبری همچون: نیویورکتایمز، واشنگتن پست، تایمز، دیلی اکسپرس و صدها عنوان نشریه دیگر به لابی صهیونیست‌ها، حاصل همان تلاش‌های پیگیرانه قوم یهود است.¹

اختراع سحرانگیز برادران لومیر با آن قدرت تأثیرگذاری خارق‌العاده و ظرفیت‌های فراوانش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کانال‌های ارتباطی با

* . پژوهشگر

مردم، صهیونیست افزون طلب را بر آن داشت تا در راه تحقق اهداف خود از این ابزار مدرن نیز بهره کامل گیرد. تأثیر صهیونیست‌ها بر صنعت سینما از همان سال‌های آغازین با سرمایه‌گذاری در مشهورترین شرکت‌های تولید فیلم در جهان به‌ویژه در امریکا آشکار بود. وابستگی و تعلق بزرگترین شرکت‌های تولید فیلم امریکا همچون 20 Century Fox ، WarnerBros و Metro Golden Mager به لابی صهیونیست‌ها شاهدهی بر این ادعا است.²

نفوذ صهیونیست‌ها در این صنعت پر مخاطب و جذاب از چنان رشد روزافزون و سریعی برخوردار شده‌است که براساس بسیاری از منابعی که از سوی خود هالیوود در اختیار مردم قرار می‌گیرد، بیش از نود درصد از فعالان حرفه‌ی سینما در امریکا را وابستگان به لابی صهیونیست‌ها تشکیل می‌دهند. اگرچه افشای این وابستگی‌ها در مقطعی از تاریخ برای دو طرف بنا به دلایلی چندان مقبول و خوشایند نبود، ولی در سال‌های اخیر بیان چنین ارتباطاتی در سینمای هالیوود، به‌عنوان سند افتخار و مایه‌ی مباهات برای عناصر وابسته محسوب می‌شود؛ به‌همین دلیل چندی پیش فهرست بزرگی از عوامل کلیدی سینماهای هالیوود که از جیرمخواران وابسته به صهیونیست محسوب می‌شوند، در شبکه‌ی جهانی اینترنت با عنوان IsHollywood Jewish در اختیار مخاطبان قرار گرفت.

نگاهی به اسامی بازیگران، کارگردانان، تهیه‌کنندگان و سایر عواملی که در این فهرست جای گرفته‌اند، پرده از این واقعیت تلخ برمی‌دارد که اساساً سینماگران برای ایجاد تسریع در کسب مدارج ترقی در سینمای هالیوود، چاره‌ای جز پناه بردن و تبعیت محض از سیستم فوق ندارند. در ادامه نام تعدادی از عناصر و عوامل مشهور هالیوودی وابسته به لابی صهیونیست‌ها ارائه شده است:

بازیگران

1. بیلی کریستال
2. ارنست بورگناین
3. ریچارد دریفوس

- | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|----------------------|
| 4. رابرت دنبرو(مادر
یهودی) | 5. هریسون فورد(مادر
یهودی) | 6. ریچارد گر |
| 7. پل نیومن | 8. وینونا رایدر | 9. ویلیام شاتنر |
| 10. رابین ویلیامز | 11. کرگ داگلاس | 12. والتر ماتیو |
| 13. داستین هافمن | 14. رابرت ردفورد | 15. چارلز
برانسون |
| 16. ژان کلود ون دام | | |

کارگردانان

- | | | |
|--------------------|---------------|--------------------------|
| 1. استیون اسپیلبرگ | 2. وودی آلن | 3. مل بروکس |
| 4. ساموئل گلدوین | 5. لوئیس میر | 6. رومن پلانسکی |
| 7. استتلی کوبریک | 8. تیم برتون | 9. مایک نیکلن |
| 10. راب کومن | 11. جری لوئیس | 12. ژوزف فون
اشترنبرگ |
| 13. سیدنی لومت | | |

خوانندگان

- | | | |
|---------------------|----------------|-------------|
| 1. الویس پریسلی | 2. مایکل جکسون | 3. پت پناتر |
| 4. بتی میدلر | 5. جین سیمونز | 6. آلن شرم |
| 7. بوریس اسپرینگستن | 8. . . . | |

اسامی بالا برای آنان که تا حدودی با سینمای هالیوود آشنا هستند، بسیار شناخته شده است؛ زیرا آنان همواره از جمله موفقترین سینماگران هالیوود در طول تمامی این سالها بوده اند. با تحقیقی در آثار ساخته شده از سالهای دور، این واقعیت بیشتر نمایان می شود که سینما از بدو پیدایش تاکنون، همواره در جهت برآوردن خواسته های یهودیان صهیونیست گام برداشته است؛ گامی در جهت تطهیر چهره یهودیان و تخریب چهره ادیان دیگر به ویژه دین اسلام در نزد افکار عمومی دنیا.

صهیونیست‌ها فعالیت خود در عرصه سینمای هالیوود را تنها به ساخت فیلم‌هایی که بزرگسالان را مخاطب خود قرار می‌دهد، محدود نکرده‌اند؛ بلکه در عرصه تولید فیلم‌های کودکان نیز بسیار فعال ظاهر شده‌اند. کمپانی «والت دیزنی» که از مشهورترین شرکت‌های تولید فیلم و کارتون در سرتاسر دنیا به حساب می‌آید، یکی از مهم‌ترین و کارآمدترین ابزار صهیونیست‌ها در عرصه سینما است. سال‌های بس طولانی بود که یهودیان در سرتاسر اروپا با عنوان «موش کثیف» شناخته و نامیده می‌شدند، صهیونیست جهانی برای پاک کردن این تفکر از اذهان دنیا با همکاری دیزنی به تولید مشهورترین شخصیت کارتون دیزنی با عنوان «میکي ماوس» پرداخت. این شخصیت کارتون که به سرعت در قلب تمامی کودکان و نوجوانان جای باز کرد، قصه موشی شجاع بود که یکتا در برابر تمامی ناملايمات جامعه ایستادگی کرده و با پشتکار و شجاعت خود از هر امتحانی سر بلند بیرون می‌آمد. پس از پخش این کارتون در بیش از یک دهه، موش دیگر موجود کثیف و تنفرانگیزی در نزد کودکان و نوجوانان اروپایی و امریکایی نبود، بلکه به یک موجود دوست‌داشتنی و قابل ترحم تبدیل شد؛ به همین دلیل اصطلاح «موش کثیف» در اندک زمانی بار منفی خود را از دست داد. کارتون «تام و جری» سال‌ها بعد در ادامه القای همین باور تهیه و تولید شد. اما در عرصه ساخت فیلم برای مخاطبان بزرگسال، صهیونیست‌ها از شیوه‌ها و راه‌های متعددی استفاده کردند. مظلوم‌نمایی از قوم یهود از شیوه‌های مهمی بود که صهیونیست‌ها به آن توجه خاصی داشتند. تولید روزافزون آثاری که از قتل عام یهودیان در طول جنگ جهانی دوم توسط آلمان‌های نازی سخن می‌گفت (Holicouste)، در اندک زمانی، افکار عمومی جهان را به نفع خود برانگیخت و مردم را در برابر حقانیت خود قانع ساخت. در این قبیل آثار، یهودیان انسان‌های بیگناهی تصویر شده‌اند که بیرحمانه مورد جنایتکارانه‌ترین رفتارها از سوی نظامیان آلمانی در طول سال‌های جنگ جهانی دوم قرار گرفته‌اند. ساخت چنین آثاری به‌دلیل تأثیر گذاری‌هایش پس از گذشت بیش از نیم قرن همچنان ادامه دارد.

فیلم «فهرست شیندلر» ساخته «استیون اسپیلبرگ» یهودی، که به دلیل انتصابش به لابی صهیونیست‌ها، موفقیت‌های چشمگیری را در سینمای هالیوود به‌دست آورده، از جمله آثاری است که در دهه 1990 م. ساخته و برندهٔ بیش از هفت جایزهٔ اسکار شد.

اعتقاد به ظهور منجی الهی و رها ساختن آنان از تمامی رنج‌ها و بدبختی‌هایی که کشورهای قدرتمند و ستمگر بر آنان تحمیل کرده‌اند، عامل مهمی در میان مسلمانان و به‌ویژه شیعیان است که همواره آنان را امیدوار به آینده و آماده برای مقابله با دشمنان نگاه داشته است. این آرمان سبب شده‌است تا صهیونیست‌های قدرت‌طلب و افزون‌خواه برای نابودی آن‌که همواره خطری جدی برای دستیابی به اهداف شومشان محسوب می‌شود، به راه‌های مختلف از جمله با استفاده از صنعت قدرتمند سینما به تخریب و لوٹ کردن آن پردازند. ساخت فیلم معروف «نوستر آداموس» اثر «اورسن ولز» یهودی، بازیگر و کارگردان مشهور آمریکایی در راستای این هدف صورت گرفت. سازنده اثر یاد شده با استناد به پیشگویی‌های نوستر آداموس «مهدویت» را به‌گونه‌ای به تصویر می‌کشد که ارمغانی جز تخریب، دلهره و نابودی را برای دنیا به ارمغان نخواهد آورد. *Four Feathers* چهارپر محصول سال 2001 آمریکا، آخرین ساخته‌ای بود که با تخریب باور «مهدویت»، به جنگ اعتقادات مذهبی مسلمانان رفتند.

خشن، بی‌فرهنگ، عقب‌مانده، خرافه‌پرست و بدوی نشان دادن اعراب و مسلمانان از دیگر ترفندهای این دشمن هزار چهره برای ارضای حس افزون‌طلبی‌اش است. ساخت فیلم‌هایی چون: «جن‌گیر»، «طالع نحس»، «لورنس عربستان»، «شب‌های عربی»، «دلناتافورس»، «محاصره» و هزاران هزار فیلم دیگر در پی‌القای این تفکر نحس گام برداشته‌است که مسلمانان انسان‌های خرافاتی و عقب‌مانده‌ای هستند که باید از سوی کشورهای مترقی و فرهیخته‌ای همچون آمریکا مورد حمایت قرار گیرند و در غیر این‌صورت، چیزی جز فقر و فلاکت عایدشان نخواهد شد! و

این بدبختی‌ها نه تنها دامان خودشان، بلکه موجبات در دسر برای کشورهای مترقی را نیز ایجاد خواهد کرد.

شیوة بالا در کنار ساخت آثاری که منجیان واقعی کره زمین را امریکائیان «صهیونیست‌ها» خوش قلب نمایش می‌دهد، اجزای پازلی است که در صورت قرار گرفتن در کنار یکدیگر، جمله «دنیا در تسخیر یهود» را شکل می‌دهند. فیلم‌های «روز استقلال»، «مریخی‌ها حمله می‌کنند»، «آرماگدون»، «جنگ ستارگان» و «ماتریکس» از جمله آثار مشهور سینمایی هالیوود است که ساخت آن‌ها در سال‌های اخیر روند روبه‌رشد و سریعی به خود گرفته است.

نگاهی اجمالی بر تاریخ سینمای جهان گواه این حقیقت است که سینما بیش از هر هنری ابزاری ایدئولوژیک است و اگر با تمهیدات ویژه هنری، عملی تعکس نشان داده می‌شود، دال بر صورت ظاهری نیست و چه بسا در برهه‌ای خلاف انتظار و منافع سازندگان آن جلوه کند. در نهایت ایجاد زمینه می‌تواند محصولی در آینده داشته باشد. ایدئولوژی‌های افراطی قرن بیستم در کنار دیگر فعالیت‌های تبلیغاتی از سینما، بیشترین بهره‌ر دلوخواه را برده‌اند. اگر از این حیث رقابت‌ها و تکنیک‌ها غنی‌تر شده‌اند، از عوارض ایدئولوژیک بوده است، نه صرفاً هنر برای هنر.

سینمای هالیوود با مالکیت یهودیان از آمیزش منافع استعمار امریکایی و ایجاد فضایی مثبت برای تغییر نگرش‌ها به‌ویژه مسیحی‌ها به مظلومیت دروغین یهودیان شکل گرفت و در رشته‌های مختلف فیلم‌سازی ادامه یافت. سربازان امریکایی در همه فیلم‌ها سربازان آزادی جنگ‌های اول و دوم جهانی بودند. یهودیان انسان‌های قابل‌ترحم و آواره جلوه داده می‌شدند و همیشه نیز ملت‌ها نیازمند رهبری امریکاییان بودند. این محورهای اصلی در سینمای دیگر کشورها نیز به‌طور سنتی اعمال می‌شد ساخته‌های سینمایی آیزن‌شتاین و پودوفکین انگیزه‌های ایدئولوژیک و تهییج‌کننده انقلاب اکتبر شوروی را به پیش می‌برند و فیلم‌سازی چون رنی ریفنشتال با فیلم‌های بازی‌های المپیک و ... نازیسم هیتلری را به جسم و جان طرفداران فاشیسم تزریق می‌کردند.

با مقایسه اهداف ایدئولوژیک صاحبان سبک و اندیشه‌های سینمایی بین سه ایدئولوژی — که قرن بیستم را به محل جولانگاه خود تبدیل کردند — به بررسی فیلم‌های «وارک گریفیث» سینماگر مبتکر و پیشرو اهداف استعمار امریکا و صهیونیسم بین‌الملل می‌پردازیم.

تقسیم هنر صهیونیستی به دو دوره قبل از اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی و بعد از آن جای تأکید دارد؛ زیرا اساساً در دوره اول، ایجاد زمینه‌های مرحله دوم تحقق می‌یابد و بعد از آن، مظلوم‌نمایی جای خود را به نمایش قدرت بلامنازع در فیلم‌هایی چون: «فهرست شیندلر» سربازرایان، ماتریکس، ارباب حلقه‌ها، بازگشت شاه و ... می‌دهد. پیش از ساخت و نمایش فیلم‌های گریفیث، ادبیات امریکا همه زمینه‌های لازم را برای تفسیر حقایق زندگی، سرنوشت بشر و ایده‌آل‌ها فراهم کرده بود. رمان «موبی دیک» یا نهنگ سپید در قرن هیجدهم با ارائه شخصیت مصمم، با اراده و زخم‌دیده «ناخدا اهب» نمونه نوعی فرماندهی بر کل بشریت (افرادی از همه نژادها و ملیت‌ها و مذاهب در کشتی ناخدا اهب گرد آمده بودند تا در معیت او که یک پایش را نهنگ زده بود و برده بود، داوطلبانه به جنگ و شکست نهنگ سپید بروند) را ارائه داده بود. ناخدا اهب یک یهودی مصمم و خونسرد است که از دشمنان (نهنگ سپید) زخم برداشته است و می‌رود در نهایت به پیروزی دست می‌یابد.

گریفیث در سال 1915 «تولد یک ملت» را ساخت؛ گرچه این اثر صامت بود و بعدها فیلم «برباد رفته» به نوعی همین فیلم را تکرار می‌کرد، اما هر دو، ویژگی‌های خاص خود را دارند. در «تولد یک ملت» مسأله جنگ‌های داخلی در توجه اول و دل‌بستگی میان پسران و دختران جوان دو خانواده «کامرون» و «استونمن» در درجه دوم مورد توجه قرار دارند. هر دو فیلم نفرت و مصیبت‌های ناشی از جنگ را با هم دارند. گریفیث با تکنیک قدیمی سیاه و سفید و صامت فیلمی ساخت که بر آثار دیگر سینماگران بعد از خود تأثیرگذار بود. تولد ملت که با هزینه کمتری ساخته شده بود، موفقیت‌های مالی قابل توجهی به‌دست آورد. فیلم در اوایل جنگ جهانی اول به‌نمایش گذاشته شد که خود دلایل ورود امریکا را به جنگ جهانی اول توجیه و تشویق می‌کرد. فیلم مشابه «برباد رفته» نیز در آستانه جنگ جهانی دوم به نمایش درآمد و در تشویق

امریکا برای ورود به جنگ جهانی دوم، تأثیر بسزایی داشت. ناقدان چپ، فیلم را ستودند و سینماگرانی چون «آیزنشتاین» آن را تحسین کردند. همه ناقدان فلیم از راست و چپ، عنوان تولد سینمای یک ملت، ملت آمریکا را به آن دادند. فیلم تولد یک ملت *The Birth of a Nation* که در نسخه نخستین دارای طول مدت نمایش 2 ساعت و 65 دقیقه بود، یک اثر عظیم تولید سینمایی لقب گرفت. گریفیث سال بعد، فیلم دیگر خود به نام «تعصب» را به نمایش گذاشت که در ادامه «تولد یک ملت» بود. اگرچه سینماگرانی از کشورهای مختلف اروپایی فیلم‌هایی ابتدایی ساخته بودند، اما هرگز فیلم سینمایی تأثیرگذاری چون «تولد ملت» یک بدعتی در صنعت فیلم‌سازی به حساب نیامد. سناریوی فیلم از رمانی متوسط، نوشته یک راهب پروتستان به نام عالیجناب «تاماس دیکسون به نام مرد فرقه» اقتباس شده بود. راهب پروتستان کتاب خود را به عمویش سرهنگ لوروی مک‌آفی، یکی از تیتان‌های اعظم فرقه تقدیم کرده بود. (در فرقه کیو — کلوکس — کلان، عنوان تیتان که از اسطوره‌های یونانی گرفته شده است، معادل استاد اعظم در فراماسونری است) به یاد داشته باشیم که همه رؤسای جمهور آمریکا یهودی و فرماسونر بودند.

«دیوید وارک گریفیث» در 23 ژانویه 1875 در شهر «گرانز» در ایالت کنتاکی به دنیا آمد. پدرش پزشکی بود که در سواره نظام قشون جنوب خدمت می‌کرد و به هنگام شروع جنگ‌های داخلی، سرهنگ بود. در پی جنگ داخلی، خانه پدر گریفیث ویران می‌شود. گریفیث درده سالگی به شرایط شمالی‌ها آشنا می‌شود که در قالب نظامیان به جنوب می‌آیند و غارت می‌کنند. او تصویری خشن از شمالی‌ها (یانکی‌ها) در ذهن خود ثبت می‌کند و با دیگران به احیای مجدد فرقه یا گروه کیو — کلوکس — کلان دست می‌زند. گریفیث در دانشگاه هاروارد در دفاع از فیلم «تولد یک ملت» می‌گوید:

«آنچه را در فیلم من می‌بینید، اعتقاد علیه خشونت انسان علیه انسان است. از سویی هر که می‌خواهد باشد... به همان اندازه که سفیدپوست متجاوز وجود دارد، سیاه‌پوست نیز هست و به همان حد که سیاه‌پوست با احساسات انسانی دیده می‌شود، سفیدپوست نیز

دیده می‌شود. برای من رنگ بیرونی پوست مطلقاً مطرح نیست؛ بلکه رنگ درون قلب را می‌بینم و به همین دلیل هم سیاه پوست واقعی را که برایم امکان داشت به بازی بگیرم نپذیرفتم و سیاه‌پوستان من سفیدپوستان‌اند که صورت و گردن و دست‌هایشان به دوده اندوده است و این سیاهی، جز یک دورن سیاه را نمی‌تواند بنمایاند.»

«ژرژ سادول» در تحلیل فیلم «تولد یک ملت» می‌گوید:
 «نژادپرستی جلوه‌ای است از شخصیت‌گرایی که از تربیت و بینش دوران نوجوانی‌اش ناشی می‌گردد. تضاد در شخصیت او، یعنی نژادپرستی و در عین حال انسان دوستی به‌نظر موجه است. او فرزند خانواده‌ای بود که همه‌چیز خود را در جنگ از دست داده بود. تمام جنوبی‌ها به‌گونه سنتی و موروثی، ضد سیاه‌پوست بودند و او نیز نمی‌توانست خود را از یک چنین ایدئولوژی برکنار دارد. گریفت بعد از اشتغال به روزنامه‌نگاری و شاعری و همکاری با یک گروه نمایشی با یکی از بازیگران گروه نمایش «لیندا آژیدشن» ازدواج کرد. به‌عنوان نویسنده به استودیو ادیسون راه یافت و از آنجا به مؤسسه بیوگراف وارد شد و با ادوین‌اس پورتر آشنا شد و با او و همچنین با مک‌کاجن فیلمساز بیوگراف به کار پرداخت. سرانجام به پشت دوربین رفت.»

چنان‌چه اشاره شد، گریفت نیز از رمان «مرد فرقه» و رمان دیگری از تاماس دیکسون به نام «لکه‌های یوزپلنگ» که به تاریخچه بردگی سیاه‌پوستان مربوط می‌شود، استفاده برد و فیلمنامه خود را تنظیم کرد.

در فیلم «زندگی به خوشی در جنوب ثروتمند پیش می‌رود که جنگ داخلی آغاز می‌گردد»، افراد خانواده کامرون و همسرش دارای سه پسر به نام‌های: بنیامین، ناد و داک هستند و دو دختر که بزرگتر مارگارت و کوچکتر فلورا نام دارند. دوستانی از اهالی پنسیلوانیا به دیدار آن‌ها

می‌آیند؛ اینان عبارتند از: آئوستین استونمن که نماینده مجلس است و دختر جوانش (اسی) و دو پسرش تاد و فیل افیلیپ نام دارند. فیل، دلداده دختر بزرگ کامرون (مارگارت) می‌شود؛ در حالی که بن (بنیامین) کامرون – قهرمان فیلم – تنها با مشاهده عکس السی استونمن دل به او می‌سپارد. (تا این جا حوادثی را می‌بینیم نظیر آنچه در فیلم برپاد رفته به کار رفته است) جنگ‌های داخلی آغاز می‌شود. در سال 1861 خانواده استونمن هواخواه شمال یعنی یونیون است که خواستار الغای برده‌گی است و خانواده کامرون، طرفدار جنوب (کنفدراسیون). مدتی از ادامه جنگ می‌گذرد. بن کامرون با درجه سرهنگی در ویرانه‌های آتلانتا، پایتخت جنوب در حال شکست، روانه میدان جنگ می‌شود. او که مجروح و زندانی شده است، مورد پرستاری السی قرار می‌گیرد؛ در حالی که فیلیپ برادر السی دوست او، زندانبان او است. شمال فاتح شده، جنوب را در اشغال دارد و آئوستینی استونمن – مغز متفکر اشغالگران است؛ در حالی که سیاه‌پوستانی که از سوی شمال مسلح‌اند، دست به ترور و و غارت می‌زنند. خانواده کامرون سخت گرفتار تنگدستی است. دختر جوان خانواده کامرون (فلورا) در معرض تجاوز یک سیاه‌پوست – که در گذشته از وفاداران این خانواده بوده است – قرار می‌گیرد و برای فرار از تجاوز به قصد خودکشی، خود را از بلندی یک صخره به گودال عمیق می‌اندازد و می‌میرد. برادر او کلنل جوان (بنیامین) روی جنازه خواهر سوگند یاد می‌کند که به سختی انتقام خواهد گرفت و با این قصد، تشکیل گروهی را به قصد حفظ جان سفیدپوستان جنوب پیشنهاد می‌دهد. این اقدام سبب از دست دادن دختر مورد علاقه او که نامزد وی شده است، یعنی السی استونمن می‌شود. السی در پی اصرار پدرش که مبادا مورد سرزنش سیاه‌پوستان و شمالی‌ها واقع شود، این تصمیم را می‌گیرد. بنیامین، گروه کیو – کلوکس – کلان را تشکیل می‌دهد و مشاهده می‌کنیم که حرکت و تاخت و تاز گروه، در پوشش ویژه و نقاب، با اجرای والگیری ساخته ریشارد واگنر توسط یک ارکستر در سالن نمایش اجرا می‌شود.

بهزودی دو خانواده، مسلح، رو در رو قرار می‌گیرند. یک خانواده از سوی یک گروه سیاه‌پوست مهاجم و مسلح حمایت می‌شود و خانواده دیگر از سوی کلان. گروه اخیر برنده است و استونمن‌ها که دخترشان در معرض تجاوز سیاه‌پوستان قرار می‌گیرد، نادم از اشتباه، پی به واقعیت می‌برند و بار دیگر زندگی رومانتیک به دو خانواده باز می‌گردد.

در این فیلم، آغاز و پایانی تاریخی وجود دارد. آغاز با ورود سیاه‌پوستان افریقایی به آمریکا در قرن هفدهم است که یک بازار برده فروشی در اجتماع خریداران اشرافی – که حالتی پدرا نه دارند – سپس آغاز گرفتاری‌ها است. پیامد آن، شروع تشکیل نهضت ضد برده‌داری در پایان قرن است. در پایان ایالات شمال و جنوب متحد می‌شوند و برادری و دوستی در سایه مقدس عیسی مسیح به میان ملت‌ها باز می‌گردد.

فیلم در چهارم ژوئیه 1914 به یاد چهارم ژوئیه 1776 روز اعلام استقلال آمریکا بعد از دو ماه آماده می‌شود. نخستین نمایش آن در لس‌آنجلس به تاریخ هشتم فوریه 1915 با نام رمان (مرد فرقه) به مدت سی هفته به نمایش در می‌آید.

نمایش فیلم در نیویورک با نام «تولد یک ملت» به مدت چهل و چهار هفته شروع می‌شود. فروش فیلم در داخل آمریکا به پانزده میلیون با قیمت دو دلار رسید. در این فیلم چهارده هزار دلار سود اولیه و یک میلیون دلار در طی یک سال عاید گریفیث می‌شود.

فیلم «پیام آمریکا برای ملت‌های اروپایی درگیر جنگ اول جهانی» در اکثر کشورها به‌نمایش در می‌آید. گریفیث سال بعد، فیلم «تعصب» را می‌سازد که در جریان جنگ جهانی اول سرباز سفیدپوست با سرباز سیاه‌پوست همدیگر را می‌بوسند. چهارچوب اتحادگرایانه «تولد یک ملت» با فیلم‌های دیگری: «هنگامی که ژنرال رابرت‌لی تسلیم می‌شود 1912»، «نبرد گیتسبورگ 1914»، «ژنرال 1927»، «برباد رفته 1939»، «کاروان دلیر 1940»، «قهرمان 1948»، «ریشه‌ها 1948»، «سواران کانزاس 1950»، «سرزمین نفرین شده 1950»، «نشان سرخ دلیری 1951»، «اعتقاد دوستانه 1956»، «تعصب

جهنمی 1956»، «صبح يك روز بزرگ 1956»، «سرزمین بی‌رحم 1956»، «درخت زندگی 1957»، «دسته فرشتگان 1957»، «غارتگران کانزاس 1958»، «در قلب زندگی 1963»، «پاکدل 1966»، «طعمه‌ها 1971»، «جوزی والس 1971» و «با گرگ‌ها می‌رقصد 1990»، ادامه یافته است.

فیلم «تولد يك ملت» با مونتاژ بسیار هنرمندانه و دکوپاژ با ریتم تندش و کنارگذاشتن ویژگی‌هایی که از تئاتر به سینما راه یافته بود، در جایگاهی قرار گرفت که به‌نوعی پدر سینما لقب بگیرد. صحنه‌های نژادپرستانه که سیاه‌پوستان را در انجام اعمال خشونت‌گرا می‌نمایاند و بیننده را متأثر می‌سازد، با وارد کردن عوامل طبیعی چون سیلی و به سینما، سرآغاز تحول بزرگ را پایه‌گذاری کرد. هر يك از عوامل فیلم بعد از همکاری با گریفیث، خود اساتید سال‌های بعد سینمای هالیوود می‌شوند. «تولد يك ملت» ستاره‌سازی را به سینمای هالیوود معرفی کرد تا از همه استعداد‌های زیبایی زنان، کارایی مردان و کاربرد تکنولوژی بهره‌برند. سیاست‌های ایدئولوژیک صهیونیسم که منافع خود را در تخریب ادیان، فرهنگ‌ها، استقلال ملی و پایبندی‌های اخلاقی می‌دید، با ارائه بی‌بندوباری جنسی، مواد سکرآور مخدر و مشروبات الکلی، خشونت در همه جنبه‌های آن و همجنس‌گرایی را آرام‌آرام به اذهان ملت‌ها راه داد؛ کاری که شرکت‌های اسلحه‌سازی سرمایه‌یهودی مانند لاکهید در اقدامات تجاوزگرانه نمی‌توانستند انجام دهند. بانک‌های بزرگ یهودی موفق نمی‌شدند سینما برای پیروزی همه آن‌ها زمینه‌هایی فراهم کند.

سینمای یهودی هالیوود که با گریفیث مهر خود را بر این هنر نوظهور زده بود، با فیلم‌های بعدی به ترویج و القای ایدئولوژیک پرداخت. عملکرد صهیونیست‌ها از هر نمود اخلاقی، قانونی، انسانی تهی است. به‌تازگی در مراسمی — که صهیونیست‌ها طبق معمول و مرسوم در عمومی کردن فساد می‌کوشند — زنی که در نمایش عریانی برنده و تماشاگران حاضر را به شور حیوانی رهنمون شد، در برابر

پرسش خبرنگار از این‌که برنده رقابت عریانی شده است چه احساسی دارد می‌گوید:

«دوست داشتم همین حالا با مسلسل به فلسطینی‌ها شلیک بکنم و آن‌ها را بکشم.»

در فیلم‌های بعدی سینماگران یهودی، به تخریب ادیان، فرهنگ‌ها، گسترش فساد و... در صحرائی سینما خواهیم پرداخت.

پی‌نوشتها

1. بنیانگذار خیرگذاری رویتزر، «جولیوس پاول رویتزر» یهودی بوده است. روزنامه نیویورک تایمز در سال 1896 از سوی «آدولف اوش» یهودی خریداری شد و هم‌اکنون در تملک «آرتوراوش سولزبرگر» و «جولیوس آدلر» یهودی است. «یوگن ماید» یهودی در سال 1933، روزنامه واشنگتن‌پست را خریداری کرد. «سینما و صهیونیست»، دکتر مجید شاه حسینی.
2. «ویلیام فاکس» یهودی صاحب کمپانی فاکس قرن بیستم است. شرکت برادران وارنر در تملک «هارنی وارنر» و برادران یهودی او است و شرکت مترو گلدن مایر نیز در سیطره «ساموئل گلدن» و «آدولف» ذوکور قرار دارد.